

احزاب چپ و راه حل حداقل دستمزد

مقدمه

اخیرا اعلامیه ای توسط 4 سازمان سیاسی از جمله سازمان ما در رابطه با حمایت از خواست حداقل حقوق 5 میلیون تومان ماهانه منتشر گشت. همچنانکه در اعلامیه آمده است سازمانهای امضاء کننده این اعلامیه این عمل را در حمایت از این خواست که از سوی چند تشکل کارگری طرح شده است انجام داده اند. البته چنین عملی اقدامی مثبت است اما به لحاظ یک سازمان سیاسی و یا حزب چپ این گام در شرایط بحرانی جامعه ناکافی است. زیرا در شرایط امروزی تنها حمایت و تکرار نارضایتی عمومی تنها وظیفه چپ نیست. وظیفه چپ ارائه راه حل ها، مشخص کردن شعارها، و مطالبات سیاسی - اقتصادی در جهت سنگربندی توده ای بر علیه نظام اسلامی و نظام سرمایه داری است. اگر امروز طالب حداقل دستمزد 5 میلیون تومانی باشیم سال دیگر باید تقاضای حزبی ما 7 میلیون تومانی و بعد 9 میلیون تومانی باشد. سخن اینجا از عدم حمایت از افزایش سطح دستمزد متناسب با تورم نیست این کاری است بجا. اما انتظار از احزاب سیاسی چپ تنها تکرار تقاضای صنفی - اقتصادی تشکلات کارگری نیست. احزاب چپ که ادعای سوسیالیسم و حزبیت کارگری دارند باید بتوانند به لحاظ برنامه ای برای سیاست امروز ایران برنامه اجرایی ارائه دهند. در غیر این صورت حواله سیاست چپ و کارگری تنها به پس از سرنگونی جمهوری اسلامی چپ و کارگری بودن بسیاری از سازمان های سیاسی را جدا زیر علامت سوال می برد و آنها را تنها به عنوان سازمانهای تک سوالی و تنها سرنگون طلب تبدیل می کند. حزب و سازمانی که برنامه اجرایی برای امروز ندارد یک نیروی جدی چپ نیست. محک پیگیری و پایبندی ما در رابطه با سوسیالیسم از همین امروز را می توان در چنین شرایطی زد.

سال 2014 من در یک مقاله در دو بخش به مسئله سطح "حداقل دستمزد" پرداختم:

[مبارزه برای افزایش سطح "حداقل دستمزد" مبارزه ای لازم اما ناکافی \(بخش اول\) و](#)

[بخش دوم این مقاله تحت عنوان حزب چپ و تشکلات کارگری](#)

در بخش اول اشاره به شعارهایی کردم که یک حزب چپ بایستی در رابطه با "حداقل دستمزد" بیان کند اما در این نوشته با تفسیر بیشتری آنرا مطرح می کنم و در بخش دوم به مناسبات حزب چپ و تشکلهای کارگری پرداختم و به انحراف سنت سوسیالیسم روسی از منظر آزادی و دموکراسی و از جمله عدم قبول استقلال تشکلهای کارگری و ایجاد کمیته های اجرایی شوراها و سلب عملی حق رای کارگران تنها یک سال پس از انقلاب اکتبر و ادغام این تشکلهای کارگری در داخل یک سیستم غیر دموکراتیک هرمی به عنوان شوراها و سراسری کارگری که عملا چیزی نبود جز پوششی برای یک نظام غیر دموکراتیک بلشویکی و تک حزبی در روسیه پرداختم و در پایان به چند دید رایج در رابطه با حزب چپ و تشکل های کارگری در ایران پرداختم. مطالب مطروحه در این

دو بخش از مقاله کماکان قابل تامل هستند.

حداقل دستمزد

تشکلهای کارگری و فعالان کارگری معمولاً افزایش سطح حداقل دستمزد بر پایه درصد تورم اقتصادی را در دستور کار خود قرار می دهند. اینجا و آنجا نیز شنیده می شود که مثلاً با حداقل دستمزد کنونی نمیتوان از عهده هزینه زندگی یک خانواده 4 نفری برآمد و اما سوال این است آیا نبایستی شعار پرداخت دستمزد در برابر ارزش کار، شعار اساسی جنبش کارگری باشد. آیا باید کارگران را حول شعار دریافت ارزش نیروی کار آنها متحد ساخت یا اینکه تنها از آنها خواست به حداقل دستمزدی که بتوانند از کارفرمایان بگیرند راضی شوند؟ آیا ارزش کار در معادن، زمین های کشاورزی و کارخانه های صنعتی و یا در بخش خدمات یکسان است؟ چرا هر زمان که سخن از سطح دستمزدها میان می آید عمدتاً خواست افزایش دستمزد با سطح تورم گره می خورد و نه با ارزش نیروی کار؟ که البته قیمت نیروی کار بخشاً با تورم رابطه دارد اما از آن بسیار فراتر می رود.

پرداخت ارزش نیروی کار اما نفی ساعات کار اضافی نیست که منشأ ارزش اضافی و استثمار است و هنوز در کادر سرمایه باقی میماند. در اینجا هم ما باید از همه این خواستها متناسب با سطح مبارزه طبقاتی دفاع کنیم و آنها را در برابر هم قرار ندهیم. تلاش در واقعی کردن دستمزد که تابعی است از عرضه و تقاضا در بازار، نافه مبارزه برای ارزش واقعی نیروی کار و بر فراز همه لغو کارمزدی نباید تلقی شود.

تنها مبارزه برحق افزایش حداقل دستمزد کارگران به استناد به " تورم سالانه" معنایی ندارد جز آنکه از سرمایه داران خواسته شود پولی به کارگران بدهند که اثرات تورم اقتصادی در زندگی کارگران را برطرف کند. حتی اگر این امر هم اجرایی شود مشکل اساسی مالی خانواده های کارگری حل نمی شود. چرا که اینجا سخن از یک سطح ثابت دستمزد برای جمع کثیری از کارگران (در بهترین حالت در درون یک حرفه) است. چگونه یک سطح ثابت درآمد میتواند اثر تورم بر زندگی یک کارگر مجرد یا کارگری با یک خانواده بزرگ را به یکسان جبران کند؟ آیا کارفرما باید در مقابل پرداخت دستمزد کارگران بر پایه ارزش کار پاسخگو باشد یا بر پایه دستمزدی که کارگران بتوانند

چرخ زندگی خود را بگردانند؟ طبعا یک موضع صحیح در مقابل کارفرمایان، بخصوص کارفرمایان بخش خصوصی، طلب دستمزدی در برابر ارزش کار است. اما طبعا افزایش سطح حداقل دستمزد به عنوان افزایش حقوق گامی است مثبت اما نه کافی.

بحث بر سر این نیست که افزایش "حداقل دستمزد" نبایستی یکی از خواسته های کارگری باشد، اما به هیچوجه این شعار - که ارزش کار را نادیده می گیرد- نباید به شعاری اساسی در برابر کارفرمایان بدل شود. کارگران از یک سو مقابل سرمایه داران هستند که طبعا شعار دستمزد در برابر کار می تواند شعار درستی باشد و از سویی کارگران با دولت روبرو هستند که یکی از وظایف آن بایستی تامین حداقل امکان رفاهی مردم باشد. سوال این است که آیا خواست کارگران از سرمایه داران و دولت به عنوان نماینده حکومت باید یکی باشد؟

خواست افزایش حداقل دستمزد نبایستی مخاطبی جز دولت داشته باشد. یعنی بایستی از دولت خواست که حداقل دستمزدی تعیین کند و هیچ کارفرمایی حق نداشته باشد تا کارگری را حتی داوطلبانه (بسیاری از کارگران برای گریز از بیکاری حاضر هستند زیر سقف حداقل دستمزد کار کنند) با حقوق زیر حداقل دستمزد استخدام کند. تعیین و افزایش "حداقل دستمزد" زمانی معنا و اهمیت دارد که امکانات عمومی یا دولتی به کارگران داده شود که اگر کارفرمایان دستمزدی برابر با حداقل دستمزد به کارگران ندهند کارگران بتوانند از پذیرفتن کار بردگی شانه خالی کنند و از ضمانتها و بیمه های عمومی دولتی استفاده کنند. اینجاست که صندوق تامین اجتماعی می تواند نقش اساسی ایفاء کند. یعنی دولتی که حداقل دستمزد را تعیین می کند بایستی هم بتواند ضمانت اجرائی در مقابل کارگرانی که نمی توانند کاری بر پایه این حداقل دستمزد بیابند را نیز ارائه دهد. در غیر این صورت تعیین یا افزایش سطح حداقل دستمزد از سوی دولت امری کاملا بیهوده و بی ثمر است. یعنی در صورت عدم فراهم شدن حداقل حمایت اقتصادی از سوی دولت برای بیکاری، کارگران حتی با تعیین حداقل حقوق بالا نیز ناچاران تن به شرایطی خواهند داد که عملا حداقل دستمزد تعیین شده را دور میزند. برای

مثال اضافه کاری بدون حقوق که عمدتاً در شکل کار کنتراکتی و یا استخدام های کوتاه مدت رایج هستند و یا قبول کارکردن و گرفتن بخشی از حقوق و موکول کردن بخش دیگر حقوق زمانی که وضعیت شرکت و کارخانه بهتر شود که معمولاً این به عدم پرداخت ماهها حقوق می انجامد. در این صورت کسی حداقل دستمزد را نقض نکرده است. اما یا کارگر بیش از حد کار کرده است و در غیر اینصورت استخدامش تمدید نشده است و یا فعلاً پرداخت ماهها حقوقش به تعویق افتاده است. از اینرو خواست افزایش حداقل دستمزد را باید با محدودیت هایش دید و چون خواستی است معطوف به دولت بایستی با پیشنهادات روشن تکمیلی از قبیل صندوق حمایت مالی از بیکاران و بیمه تامین اجتماعی و بهداشتی همگانی تکمیل شود. وقتی سخن از خواست از دولت است طبعاً کارگر منفرد نمی تواند طرف دولت باشد و نیاز به اتحادیه و سندیکاها و شوراهای کارگری است. اینجاست که خواست ایجاد و گسترش تشکل کارگری بایستی از جانب چپ ایران به میان طبقه کارگر برده شود.

در کنار خواست افزایش سطح حداقل دستمزد در ارتباط با تورم، بایستی شعار دستمزد متناسب با ارزش کار را نیز پیش برد و در برابر استدلال عدم سود دهی شرکت ها از سوی کارفرمایان می توان شعار سهم شدن اتحادیه های کارگران در سود کارخانه و یا سهم شدن اتحادیه های کارگران در مالکیت شرکت ها و صنایع تولیدی را مطرح نمود. سهم شدن کارگران در سود و مالکیت کارخانه - نه ضرورتاً اما - می تواند گامی در جهت کنترل کارگری در شرکت ها و کارخانه ها باشد. این می تواند گامی در جهت سوسیالیسم از امروز ما باشد.

بایستی جنبش صنفی عدالتخواهانه که در صدد بهبود معیشت کارگران است را به جنبش نیروی کار در برابر حکومت سرمایه فرا رویاند. انجام این امر بدون شک تنها در چارچوبهای تنگ تشکلات شورایی، سندیکایی و اتحادیه ای میسر نیست. در این جا نیاز به سازماندهی و تقسیم کار میان جنبش سیاسی چپ (احزاب و سازمانهای سیاسی) و تشکلهای کارگری است.

حمید موسوی پور اصل

28 اسفند 1369